

کودتای ۲۶ سرطان و کودتای ۷ ثور هر دو محصول دهه دموکراسی!

آنهایی که با سقوط سلطنت ظاهر شاه و اعلام جمهوریت توسط داودخان در ۱۳۵۲ش، منافع خود و خاندان خود را از دست داده اند، با اما و مگرهای فراوانی، دلیل میتراشند و چیزهای ظاهر پسندی روی همبندی مینمایند تا داودخان را بحیث یک شخصیت دیکتاتور و قدرت طلب جلوه دهند و احياناً از وزنه شخصیت او بکاهند، اما خوشبختانه هیچکسی تا کنون نتوانسته کدام خیانت داودخان را به وطن و مردم آن به رخ بازماندگان و هواداران آن مرحوم بکشد. حتی از لحاظ وزنه شخصیت، نیز تا کنون کسی از میان سیاستمداران معاصرش پیدا نشده تا از لحاظ وطن پرستی، تقوا و عزت نفس، صداقت و پشت کار، خدمات مهم اقتصادی و اجتماعی و انکشافی برای افغانستان، غرور و شهامت ملی در برابر دشمن عقیده و ایمان خود بر داودخان برتری داشته باشد.

داودخان به حیث یک شخصیت ملی، وطن پرست، پاک نفس، با تقوا، با دسپلین، دارای اندیشه های ترقی و تعالی افغانستان، ضد ارتشاء، ضدارتجاع، ضد مداخلات بیگانه در امور کشور، ضد اختلاس و رشوه خوری، ضد دزدان و غاصبان دارائی های عامه و ملکیت های خصوصی، حافظ جان و مال و ناموس مردم افغانستان، حافظ امنیت سرتاسری در کشور، حافظ حیثیت و وقار و پرستیژ دولت افغانستان در برابر جامعه بین المللی و کشورهای همسایه، بنیانگذار بسیاری از پروژه های زیربنائی و اقتصادی و انکشافی و عصری سازی افغانستان و تقویت اردوی ملی و نیروهای هوایی کشور برای حفظ تمامیت ارضی و حریم هوایی کشور، هرگاه مورد حمله بیباکانه عناصر مغرض قرار میگیرد، بیانگر آنست که این عناصر اصلاً طرفدار انکشاف و عمران افغانستان نیستند. برای اینها خدمت و صداقت و تلاش برای آبادی و انکشاف مملکت معنای ندارد و زمانی معنا پیدا میکند که خود یا اقارب شان در قدرت باشند و از امکانات دولتی سوء استفاده دلخواه نمایند.

مخالفتان داودخان وقت و انرژی زیادی را به مصرف رسانده و میرسانند تا ثابت نمایند که کودتای ۲۶ سرطان برهبری داودخان، زمینه ساز کودتای ۷ ثور برهبری حزب خلق و پرچم و بالاخره سبب کشتار مردم و ویرانی کشور شده است، اما من برعکس ایشان فکر میکنم و دهه دموکراسی را زمینه ساز کودتای ۲۶ سرطان و کودتای ۷ ثور و فجایع ۸ ثور میدانم.

به نظر من، آن همه رهبران ۷ ثوری و ۸ ثوری، در "سبد" دهه دموکراسی پرورش یافتند و در دهه بعد از دهه دموکراسی (که بهتر است آنرا دهه هرج و مرج و انارشیزم و ظهور احزاب چپ و راست افراطی و اوج گیری تظاهرات بی محتوای جریانات سیاسی نامید،) رشد یافتند و پر و بال کشیدند و برای کسب قدرت سیاسی، کشور را به میدان بزکشی خود مبدل ساختند و در ویرانی وطن و کشتار هموطنان خود از همدیگر سبقت جستند و برخی از سوی حمایت گران خارجی خود عنوان قهرمان ملی گرفتند.

به عبارت دیگر، با توشیح قانون اساسی ۱۹۶۴ از جانب شاه که در آن داودخان یکی از خدمتگزاران نخبه کشور از هرگونه فعالیت سیاسی محروم ساخته شده بود، مائشین دموکراسی به حرکت افتاد و تا یک دهه لُق لُق کنان بر ازش ادامه داد، به همین خاطر این دهه را دهه دموکراسی نام

داده اند. مضمون اصلی دهه دموکراسی، ظهور احزاب چپ و راست افراطی در فضای فقدان قانون احزاب، راه اندازی تظاهرات محصلان پوهنتونها و شاگردان لیسه های مرکز و ولایت کشور و سخنرانی های آتشین برضد رژیم سلطنت بود. و شعار همه گی احزاب نابودی رژیم سلطنتی در افغانستان بود. حتی برخی از این احزاب بی بند وباری را بحدی رساندند که سگی را سرتراشیدند و پارچه رنگی برکمرش بستند و روی آن پارچه نوشتند: ظاهرشاه! وبعد سگ بی زبان را گتک زدند تا از آدمها وحشت کند و دوان دوان از یک کوچه به کوچه دیگر بگریزد و مردم هم با تماشای آن خنده کنند.

بخش و توزیع کتب و آثار: مارکس و انگلس و لنین و مائو و لیوشاچی و آثار حزب توده ایران و غیره و آثار نویسندگان اسلامی چون: سید قطب و حسن البنا و مولانا مودودی و غیره در میان جوانان رونق و رواج زیاد پیدا کرد که در هیچ وقت و زمان دیگری در افغانستان تا آن حد رونق نداشت. میتوان گفت تمام سیاست مداران و دولتمردان افغانستان که بعد از داودخان به قدرت رسیدند و افغانستان را بخاک و خون کشیدند، محصول همان دهه دموکراسی شاهی می باشند. اشخاص و عناصری که در آن دموکراسی خود را به عنوان رهبر و پیشوای احزاب سیاسی مطرح کرده بودند، سرانجام برای کسب قدرت و یا انحصار قدرت، دست به سلاح بردند و جفاها و ناروایی ها و خیانت های نابخشودنی در حق مادر وطن کردند.

در دهه دموکراسی ما جامعه بی بودیم دارای ۸۰ تا ۸۵ درصد مردم بیسواد، با رسوم و آداب و عادات و ویژه گی های قرون وسطائی، و هنوز هم که در قرن بیست و یکم زندگی میکنیم، اکثریت مردم یعنی از ۷- تا ۷۵ درصد شان، در بیسوادی و جهل و نادانی و فقر و مرض و بیکاری و اعتیاد به مواد مخدر بسر می برند و حتی با سوادان آن توان درک معنی دموکراسی را ندارند. در یک جامعه اکثراً بیسواد، عنعنه پرست و سنتی و چشم بدهن روحانیت بنیادگرا، تحقق دموکراسی تقریباً ناممکن مینماید.

آری بی سوادی، جهالت و نفهمی و فقر و بیکاری درد بزرگ جامعه ماست که نمی گذارد مردم از پوسته عنعنه پرستی، قوم گرایی و تعصبات مذهبی، سمتی و اتنیکی بدر آیند. مسئول این همه بیسوادی و نادانی همراه با فقر و محرومیت ها و بی عدالتی ها در واقع همانا نظام حاکم بر کشور بوده است. بیرون کردن مردم از این بدبختی تاریخی، کار یک روز و دو روز و یک سال و دو سال نیست، یک پروسه طولانی تا مرز نابود کردن بیسوادی و فقر از کشور وقت میخواید تا نسل های جدیدی تربیت و با سواد و با فرهنگ و با احساس ملی بار آیند.

ظاهرشاه اگر واقعاً میخواست به خواست زمان پاسخ دهد و دموکراسی را در جامعه پیاده و نهادینه سازد، قبل از اعلام دموکراسی، می باید فرزندان این کشور را از نعمت سواد بهره ور میساخت و نصاب تعلیمی را مطابق نیاز عصر و زمان عیار میکرد و شاگردان مکاتب را چنان تربیت میکرد تا معنی دموکراسی را درمی یافتند و حقوق و وجایب خود و ملت و وطن را بدرستی می شناختند. برای تحقق چنین آرمانی، لازم بود تائیک انقلاب فرهنگی راه می افتاد و در جهت تعمیم سواد و آموزش فرزندان کشور و همچنان محو بیسوادی در میان کلان سالان کار بنیادی صورت میگرفت. و تعلیم و سواد عمومی مردم، طی یک یا دو برنامه هفت ساله فرهنگی، از اولویت های کاری حکومت او اعلام میشد و تلاش صورت میگرفت تا میزان باسوادان را در کشور به بیش از ۶۰% بالا می برد و بعد به پیاده کردن دموکراسی در افغانستان می پرداخت.

تحقق دموکراسی در میان مردم بیسواد، مثل کاشتن تخم در زمین شوره زار است. ظاهر شاه باید قبل از اعلام دموکراسی، بی سواد و فقر و بیکاری را در کشور کاهش میداد، و اگر اینکارها برایش مشکل بود، قدرت خود را در تحقق عدالت اجتماعی بکار می‌گرفت و با فساد و رشوه خواری و اختلاس و زورمندان غاصب مبارزه میکرد، ولی شاه این همه کارهای مهم و اساسی را نادیده گرفت و دموکراسی را اعلام نمود.

افزون بر آن، شاه دموکراسی را با تحریم یک شخصیت موثر و شناخته شده در سیاست و خدمت به افغانستان شروع کرد که بالنتیجه همراه با ظهور قارچ مانند احزاب چپ و راست افراطی مورد حمایت کشورهای همسایه، و راه اندازی تظاهرات روزمره خیابانی و ایجاد هرج و مرج و فلج ساختن نظام تعلیمی و تحصیلی در کشور بود. طبعاً چنین دموکراسی ای نتیجه دلخواه به بار آورده نمیتوانست.

دموکراسی، هرج و مرج و انارشی نیست!

آنهای که دم از دموکراسی میزنند، باید بدانند که دموکراسی هرج و مرج و انارشی نیست. دموکراسی احترام به نظریات و عقاید دیگران و شنیدن حرف دل مخالفان است. دموکراسی احترام به آزادی بیان و آزادی اندیشه و آزادی انتقاد و احترام به تساوی حقوق زنان بامردان و آحاد جامعه بشری است. دموکراسی حق انتخاب کردن و حق انتقاد کردن است.

فیرگلوله برنخستین مظاهره مسالمت آمیز محصلان پوهنتون و شاگردان لیسه های مرکز در روز ۳ عقرب ۱۳۴۴ بدستور سردار عبدالولی، دامادشاه، سرآغاز این هرج و مرج بود که سبب مرگ چند تن گردید، و باعث بی اعتمادی نسل جوان و تحصیل کرده به دموکراسی اعطا شده از سوی ظاهر شاه شد.

از سوم عقرب به بعد تقریباً هر روز یا هر هفته در شهر کابل مظاهره بود، هر حزب سیاسی، در گوشه ای از شهر تجمع میکردند و میتنگ داشتند و بر ضد نظام و بر ضد بی بازخواستی، و بی عدالتی و واسطه بازی و فساد سخنرانی میکردند. واقعاً در دهه دموکراسی رشوه خوری و پارتی بازی و خویش خوری و داشتن رابطه با مقامات بلند دولتی از جمله ارتباط با سردار ولی که نوعی امتیاز تلقی میشد، جای حق و عدالت را گرفته بود. بیکاری و فقر و بیسوادی و مریضی دمار از روزگار مردم برآورده بود. اکثر کارهای زیربنایی از قبیل پروژه های زراعتی و تولیدی که کار آنها در زمان صدارت داودخان شروع شده بود، متوقف شده بود، زیرا کارگران بجای کار، روز خود را در تظاهرات سپری میکردند. بی نظمی و لجام گسیختگی و هرج و مرج و بی بند و باری، مردم را به ستوه آورده بود. اکثر جوانان برای پیدا کردن لقمه نانی، مجبور به ترک خانه و خانواده خود می شدند و راهی کشورهای مجاور می گردیدند و با عرضه نیروی کار خود، مزد ناچیزی بدست می آوردند تا خانواده های خود را کمک کنند. شیوع گرسنگی و فقر و مرض در سالهای ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ ش، جان ۵۰۰ هزار نفر از مردمان ولایات غور و هزاره جات را گرفت و کس کمکی به موقع به مردم نرساند.

مردم بجای شعارهای تند و تلخ و بی محتوای مظاهره چیان، از حکومت و شاه نان میخواستند تا شکم خود و بچه های خود را سیر نمایند. مردم مکتب و کتاب و معلم میخواستند تا کودکان شان سواد بیاموزند که وقتی بشنوند زن و مرد حقوق مساوی دارند، برآشفته نشوند و زن را بگناه بیرون رفتن از

خانه یا دیرتر جواب دادن به صدای خُشو و خُسر و نُو و ایور، مثل حیوان کتک زنند و ملکیت شخصی خود تصور نکنند.

مردم در آنروزگار، انتظار حرکتی را داشتند تا آن وضع تغییر یابد و دیگر آفتاب بی نور و بی رمق سلطنت را بالای سر خود نبینند. برای خود ظاهرشاه نیز بزرگترین دست آورد از آن دموکراسی، همانا توهین کردنش از سوی عناصر ضد سلطنت بوسیله تراشیدن سرسگ و بستن پارچه ای بر کمرش و نوشتن کلمه ظاهرشاه بر آن بود. آیا شما چنین دموکراسی ای را میخواستید؟ و آیا شاه چنین دموکراسی ای را آرزو داشت؟ من با چنین دموکراسی بی بند و بار مخالفم و آنرا نمیخواهم. **و مخالف چنین دیموکراسی استم که امروز در افغانستان پیاده شده و از طریق تدویر میزگردها و تبصره های هوایی و تعصب آمیز، دشمنی میان اقوام و زبانها و مذاهب را دامن میزنند و تفراقوام را از یک دیگر روز بروز بیشتر و بیشتر ساخته می روند.**

کودتای 26 سرطان، کلم انارشی را جمع کرد:

دراوضاع و شرایطی که هرج و مرج و بی بند و باری و تظاهرات مزمن زندگی را برای مردم دشوار کرده بود، کودتایی در نیمه شب با موفقیت انجام شد. ساعت ۷ و ۲۰ دقیقه صبح ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، مردم از طریق رادیوی افغانستان تحت رهبری داودخان از تغییر رژیم سلطنت به جمهوریت مطلع شدند. نام داودخان خاطر مردم را جمع کرد و صدای مخالفت از کسی شنیده نشد. زیرا داودخان امتحان وطن پرستی و خدمتگزاری خود را قبل از آن به مردم افغانستان داده بود و مردم نیک میدانستند که او کشور را بسوی تباهی سوق نمیدهد و با اعلام جمهوریت کار خوبی کرد که جلو هرج و مرج و لجام گیسختگی و بی بند و باری و مظاهرات مزمن و بیهوده را که زیر نام دموکراسی در کشور جریان داشت، گرفت. و امور تعلیم و تربیت فرزندان را دوباره در مسیر اصلی اش قرار داد.

بر اساس حکم ماده ۲۴ قانون اساسی ۱۹۶۴، داود خان از هرگونه فعالیت های سیاسی در کشور محروم و ممنوع شده بود. بنابراین داودخان که هنوز نیروی خدمتگزاری برای وطن خود داشت، خود را محق میدید تا برضد این حق تلفی بوسیله هواداران خود از طریق یک کوتای سفید (بدون خون ریزی) رژیم سلطنت را ساقط و بجای آن نظام جمهوری را در کشور مستقر سازد و یک بار دیگر در خدمت به وطن و مردم خود قرار گیرد.

داودخان در جامعه عقب مانده افغانستان، بجای دموکراسی های بی بند و بار، بیشتر طرفدار شیوه حکومت داری با دسپلین از نوع حکومت کمال اتاترک بود، هرچند تا کنون در این زمینه کسی تحقیق نکرده است.

تحقق برنامه های اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی، در کشوری چون افغانستان که فساد اداری در آن بیداد میکند، بدون داشتن یک رهبری قاطع و دارای دسپلین چون داودخان ناممکن میباشد. نباید چنان قضاوت کرد که داودخان دیکتاتوری بود که شب و روز مشغول کشتن و بستن مردم کشور بوده است. نه خیر چنین نبود، بلکه او در برابر رشوه خوران و اختلاس گران و دزدان دارایی مردم و غاصبان ملکیت های عامه و شخصی و یاغیان و باغیان، سختگیر و دیکتاتور بوده است، نه در حق مردم عادی و متعارف جامعه خود.

داکتر سید عبدالله کاظم مینویسد که: « دیکتاتوری به مفهوم جدید در تطبیق قانون [است] نه آنکه زیرپا ساختن قانون به نفع مصلحت. آزادی را نیز باید در محدوده قانون سراغ کرد، در غیر آن آزادی مفهوم اصلی خود را از دست داده و جایش را به بی بند و باری یا "انارشی" می دهد. ما در

مدت ده سال "دموکراسی" در کشور دیدیم که بدون زمینه های لازمی آن چگونه ماهیت "طلائی" خود را در آن دوره از دست داد و در اخیر به شکل "مس" درآمد و نیز در این سیزده سال اخیر باز هم همان حالت به شکل وخیم تر آن رونما گردید.»

دراغانستان عهد ظاهرشاه، یگانه شخصیت با دسپلین وبا کفایت طرفدار ترقی وتعالی کشور همانا داودخان بود که کشور را در شاهراه انکشاف اقتصادی واجتماعی قرار داد. شجاعت ودلیری داودخان در امر رفع حجاب چادری از روی زنان در ۱۹۵۹ش و دادن حق تحصیل به زنان در کنار مردان در دوره پوهنتون، وحق کار و سهم گیری زنان در شگوفائی وطن، برای من وتمام زنان آگاه کشور بسیار تحسین برانگیز بوده است. بسیاری از زنان تحصیل کرده وآگاه افغانستان از این اقدام داودخان بحیث پشتیبان حقوق خود راضی و مشکور اند.

تلاش برای سبک ساختن شخصیت داودخان با مطرح کردن مسائل فرعی و غیر اساسی، تلاش بیهوده ایست و اگر مخالفان آن مرد آهنین اراده، هزار بار با خط ونشان، استدلال کنند که داودخان شخص دیکتاتور وقدرت طلبی بود وشخصیت قابل تکریم وتقدير نیست، باز هم نخواهند توانست خدمات ماندگار او را برای ترقی وتعالی وطن از چشم مردم وتاریخ پنهان کنند. این حقایق را میتوان در مصاحبه آقای فروغ معین و وزیر پلان دردوره اقتدار داودخان در مقاله خانم نصیبه اکرم حیدری منتشره افغان جرمن آنلاین مطالعه نمود.

وقتی من میگویم، کودتای ثور حاصل دهه دموکراسی تاجدار بود، فهمیدنش خیلی دشوار نیست، به این معنا که تمام سیاست مداران و لیدران سیاسی افغانستان که از اخیر دهه ۷۰ تا اخیر دهه ۹۰ قرن بیستم برمقدرات کشورما مسلط شدند و برای کسب قدرت یا حفظ قدرت، وطن را بخاک وخون نشانندند، همگی در همان دهه دموکراسی تاجدار سر برآوردند، رشد کردند، شهرت یافتند وصاحب قوت و طرفدارانی شدند. هریک از رهبران سیاسی در همان دهه دموکراسی از طریق نشر وپخش آثارمارکس ولنین وحسن البنا وسید قطب وغیره، در میان افسران جوان اردو، که قبل از آن با سیاست کاری نداشتند، توانسته بودند نفوذ کنند و برای خود طرفداران و هواخواهانی پیدا نمایند. آنها برای رسیدن به قدرت برنامه های خود را داشتند که طبعاً گزینه کودتا نیز شامل آن برنامه بود، چنانکه قبل از کودتای ثور، در زمان جمهوری داودخان، گروه اخوانی برهبری برهان الدین ربانی با هدایت وحمايت سازمان استخبارات نظامی پاکستان (ISI) در برخی از ولایات افغانستان، مثل لغمان، بدخشان و پنجشیر و محلات دیگر دست به آشوب زدند و امنیت را اخلاص کردند ولی بزودی از سوی نیروهای دولتی سرکوب شدند و دوباره به پاکستان فرار کردند.

بار دیگر از سوی همین گروه تحت حمایت (ای اس ای)، علی احمدخرم وزیر پلان گروگان گرفته شد وقصد داشت تا بوسیله او داخل ارگ رفته، داودخان را ترور کند، مگر وزیر پلان، طبق خواست گروگانگیر عمل نکرد و کشته شد و این بار هم پلان گروه اخوانی به ثمر ننشست. طبعاً حزب دموکراتیک خلق نیز برای رسیدن به قدرت برنامه هایی داشت و در اردو طرفدارانی، ومنتظر فرصت بود تا روزی قبل از رقبای اخوانی اش، زمام قدرت را بدست گیرد. اتفاقاً آخرین جلسه مذاکرات داودخان با بریژنف رهبر اتحاد شوروی، برای هردوجانب ناخوشایند بود. وبالنتیجه دستور سرنگونی داودخان از مسکو صادر شد و سرانجام کودتای خونین 7 ثور در افغانستان عملی گردید.

داستان کودتای 7 ثور و بدبنال آن فجایعی که در 8 ثور با هجوم رهبران اخوانی برکابل و شهرهای دیگر رخداد، دو داستان پراز آب چشم است که در کتاب (کودتای ثور و پیامدهای آن در افغانستان) بیان کرده ام و در سال 1996 در سویدن و بعد در پاکستان به چاپ رسیده است. (ختم) ۲۰۱۸ / ۷ / ۲۰

د پانو شمیره: له 6 تر 6

افغان جرمن آتلاين په درنيت تاسو همكاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه كړئ maqalat@afghan-german.de
يادښت: دلېكنې د ليكنيزې بڼې پازوالي د ليكوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليكنه له راليزلو مخكې په ځير و لولئ